

تغییر بیان در ترجمه^۱

علی خزاعی فر

موضوع بحث این جانب تغییر بیان است. قبل از طرح موضوع لازم است مقدمه‌ای در باب اهمیت موضوع بگویم. در پایان نیز نتایج کلی به دست آمده از این بحث را فهرست وار بیان خواهم کرد. نخست مقدمه بحث. سه دسته از کسانی که با ترجمه سر و کار دارند، یعنی مدرس ترجمه، مترجم و منتقد ترجمه، چون موضوع کارشان ترجمه است نیاز مشترکی دارند و آن نیاز به شناخت ماهیت ترجمه است. به عبارت دیگر این سه گروه برای این که در کارشان توفیقی حاصل کنند باید تعریفی از ترجمه داشته باشند. مدرسین ترجمه معمولاً بر اساس تصور نسبتاً خشک و ساده‌ای که از مفاهیم پای‌بندی، دقت و تعادل (equivalence) دارند، صرف نظر از نوع متن، خواننده متن و هدفی که متن برای آن ترجمه می‌شود، روش تحت‌اللفظی را مبنای آموزش خود قرار می‌دهند و دانشجویان نیز معمولاً با همین روش خو می‌گیرند و در زندان لفظ محبوس می‌شوند. مدرسین ترجمه معمولاً بجای توضیح عوامل دخیل در انتخاب روش و توضیح معیارهایی که مترجمان خوب به کار می‌گیرند کار ترجمه را به سطح قوانین تنزل می‌دهند. مثلاً می‌گویند فلان ساختار باید همیشه به این یا آن صورت ترجمه شود و یا همه کلماتی که دارای بار فرهنگی است باید در ترجمه حفظ شود و معنی فرهنگی کلمه در پانویس توضیح داده شود. و یا می‌گویند که اسامی خاص را هیچگاه نباید ترجمه کرد و یا چیزی نباید به متن اضافه کرد یا از آن کم کرد و یا مثلاً ترکیب قید + صفت را باید عیناً در ترجمه حفظ کرد و به‌طور کلی نباید نگران آن بود که رنگ و بوی ترجمه زدوده می‌شود یا نه بلکه باید به لفظ (یا به تعبیر آنها به سبک) نویسنده پای‌بند بود. بدیهی است این روش در همه موارد کاربرد ندارد. یعنی مترجمان در عمل بر حسب ضرورت‌های فرهنگی و زبانی، روشهای متفاوت به کار می‌برند. برای مثال در ترجمه مقاله‌ای که قرار است در یک روزنامه یا مجله غیر تخصصی چاپ شود چگونه می‌توان از پانویس استفاده کرد؟ رجوع به پانویس در فرهنگ خواننده چنین روزنامه‌ها یا مجلاتی نیست و اصولاً ترجمه چنین متونی چنان دقتی نیز نمی‌طلبد. بسیاری از فارغ‌التحصیلان رشته ترجمه وقتی وارد دنیای حرفه‌ای ترجمه می‌شوند پس از قدری تجارب نا کام‌کننده متوجه می‌شوند که باید دیدگاه خود در مورد ترجمه را بکلی عوض کنند.

دسته دوم مترجمان هستند، آن دسته‌ای از مترجمان که کارشان بر اساس معیارهای موجود در جامعه ادبی قابل قبول نیست. اینان نه با معیارهای حاکم بر ترجمه‌های خوب آشنا هستند و نه

۱- متن سخنرانی ایراد شده در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد. به دلیل طولانی بودن مقاله مثالها حذف شده است.

آزادیهای مشروع خود را می‌شناسند. اینها هم مثل مدرسین ترجمه فقط یک روش برای ترجمه، یعنی روش تحت‌اللفظی، و یک تعریف برای تعادل، یعنی تعادل در سطح زبانی می‌شناسند. از نظر اینان تعادل، و اساساً ترجمه، یعنی ایجاد شباهت لغوی و ساختاری بین دو متن مبدأ و مقصد. برای اینان اهمیتی ندارد که ترجمه، روان و پذیرفتنی هست یا نه، و یاد در جملات از حیث معنایی، منطقی و پیوستگی و از حیث سبکی، یکدستی وجود دارد یا نه. در واقع گرایش این دسته از مترجمان به ترجمه تحت‌اللفظی معلول چهار علت عمده است. یکی سنت لفظ‌گرایی در ترجمه که از دیرباز بر ترجمه ادبی ما سایه افکنده است، هر چند که این سنت در ترجمه ادبی بلاعارض نبوده است. عامل دوم مسلط نبودن این مترجمان بر زبان فارسی است که باعث می‌شود هر چه بیشتر به زبان متن اصلی پناه ببرند. عامل سوم تصور نادرست اینان از مفهوم متن و ویژگیهایی است که متن را می‌سازد و انواع متون را از یکدیگر متمایز می‌کند. و عامل چهارم این است که اینان، همانطور که گفته شد، تصور درستی از ماهیت انعطاف‌ناپذیر ترجمه، روشهای متغیر آن و نیز عوامل دخیل در انتخاب روش ندارند و لذا به زبانی غلط، مبهم یا نامفهوم تن در می‌دهند.

و بالاخره دسته سوم منتقدان ترجمه هستند. در ایران نقد ترجمه هنوز مبنایی نظری پیدا نکرده چون مطالعات نظری ترجمه هنوز رونق نیافته است. نقدها عموماً جزئی‌نگرند و متن را در سطح خرد (microlinguistic) و نه سطح کلان (macrolinguistic) بررسی می‌کنند. منتقد متن مبدأ را مبنای داوری خویش قرار داده و به مترجم خرده می‌گیرد که معنی فلان کلمه را بد فهمیده یا فلان جمله را بد یا غلط ترجمه کرده است. اگر منتقدی هدف نقد ترجمه را همین بداند، از مقابله هر ترجمه با اصل آن ناکام نمی‌شود چون این قبیل اغلاط که ناشی از درک نادرست متن است در غالب ترجمه‌ها به نسبت کم یا زیاد پیدا می‌شود و در واقع وجود این اغلاط به دلیل پایین بودن سطح دانش عمومی از زبان و ناموفق بودن برنامه‌های آموزش زبان اجتناب‌ناپذیر است. مقابله لفظ به لفظ متن اصلی و ترجمه نباید تنها هدف نقد ترجمه باشد. منتقد ترجمه باید وظیفه‌ای فراتر از ویراستار داشته باشد و از منظری بالاتر به ترجمه نگاه کند. منتقد باید مخاطب احتمالی ترجمه و انتظارات او از ترجمه را بشناسد و معیارهای حاکم بر کار مترجمان مورد قبول جامعه را تبیین کند. البته وقتی ترجمه‌ای از قرآن را نقد می‌کنیم، با توجه به تقدس کلام و ضرورت انتقال درست معنی، مقابله لفظ به لفظ قرآن با ترجمه آن اهمیت بسیار دارد. اما به‌طور کلی حتی در بررسی ترجمه‌های قرآن نیز منتقد باید از سطح لفظ فراتر برود و ترجمه را از دید خواننده فارسی‌زبان ارزیابی کند.

تا اینجا گفتیم که سه دسته از کسانی که با ترجمه سر و کار دارند باید به ضرورت کارشان تعریفی از ترجمه داشته باشند. بدیهی است ترجمه را به طرق مختلف می‌توان تعریف کرد و در طول تاریخ ترجمه نیز تعریفهای مختلفی از ترجمه شده است. اما در همه این تعریفها، چه تصریحاً چه تلویحاً، ترجمه را با تغییر بیان ملازم دانسته‌اند زیرا ترجمه، چه از دیدگاه آرمانی چه از دیدگاه واقعی و عملی به آن بنگریم، بدون تغییر بیان امکان ندارد. تفاوت میان تعریفها، تفاوت میان حد و مرزی است که برای تغییر بیان قایل شده‌اند. در ترجمه تحت‌اللفظی تغییر بیان به حداقل ممکن می‌رسد و در ترجمه

آزاد تغییر بیان مرزی ندارد. پس اهمیت موضوع تغییر بیان در این است که تغییر بیان در ترجمه امری اجتناب‌ناپذیر است و هر تعریف از ترجمه باید آن را به مثابه واقعیتی بپذیرد. حد و مرز تغییر بیان را ترجمه‌های قابل قبول در هر فرهنگ تعیین می‌کنند. اگر تعریف ما از ترجمه مبتنی بر ترجمه‌های قابل قبول موجود در هر فرهنگ باشد هم برای ما حد و مرز تغییر بیان مشخص می‌شود و هم تعریف ما از ترجمه تعریفی واقعی و نه ذهنی و آرمانی خواهد بود.

گفتیم که می‌توان ترجمه را بر اساس ترجمه‌های قابل قبول موجود در هر جامعه تعریف کرد. این سخن اساس نظریه‌ای است که در سالهای اخیر مطرح شده و در میان محققان ترجمه، به خصوص آنها که در زمینه ترجمه ادبی تحقیق می‌کنند، طرفدارانی پیدا کرده است. شارح این نظریه گیدون توری (۱۹۸۰) محققی از دانشگاه تل آویو است که ان‌شاءالله در مجالی دیگر به معرفی تفصیلی آرای ایشان خواهیم پرداخت. برخی مکتبی را که توری در مطالعات توصیفی ترجمه بنیان گذاشته مکتب دخل و تصرف (Manipulation) می‌نامند. وجه تسمیه این عنوان این است که از نظر شارحین این مکتب، که از دیدگاه فرهنگ مقصد به ترجمه می‌نگرند، مترجم با توجه به هدف خاصی که از ترجمه متن دارد، و با توجه به معیارهای زبانی و ادبی زبان مقصد و نیز محدودیت‌های این زبان، به درجات کم یا زیاد در متن اصلی دست می‌برد تا به متنی پذیرفتنی در فرهنگ مقصد دست یابد. از نظر این محققان، ترجمه، به آن صورت که در واقعیت اتفاق می‌افتد، چنین ماهیتی دارد و لذا تعریف آنان از ترجمه تعریفی عینی و فاقد داوری ارزشی است.

قبل از اینکه به اصل موضوع بپردازم، باید نکته دیگری را توضیح بدهم و آن این است که برخی مترجمان اساساً با مباحث نظری و زبان‌شناختی ترجمه مخالفند و ترجمه را از مقوله هنر می‌دانند. استدلال اینان این است که بهترین ترجمه‌ها را کسانی نوشته‌اند که با این قبیل مباحث آشنا نبوده‌اند. این سخن، سخن درستی است و از دیدگاه مکتب توری اصلاً تعارضی در کار نیست. مترجم خوب آن است که برای ترجمه نوعی خاص از متن معیارها را بدرستی تشخیص می‌دهد و به کار می‌گیرد. پیروان مکتب توری این قبیل مترجمان را الگوهای قابل تقلید و ترجمه آنها را موضوعات قابل تحقیق می‌دانند چون جامعه کار آنها را پذیرفته است. ولی چگونه می‌توان کار اینان را تقلید کرد. بدیهی است کار اینان باید توصیف و تحلیل شود و معیارهای زبانی، سبکی و فرهنگی که در ترجمه‌های آنان به کار رفته شناسایی شود. آموزش ترجمه به کسانی که استعدادی کمتر از این نخبگان فرهنگی جامعه دارند بدون آموزش این معیارها مفهومی ندارد. پس محققان ترجمه نمی‌خواهند کار مترجمان خوب جامعه را محدود کنند و به آنها بگویند چگونه ترجمه کنند بلکه می‌خواهند بدانند آنها چگونه ترجمه می‌کنند. و ما از این جهت برآستی نیازمند تحقیقات بسیار هستیم چون معیارهایی را که مبنای کار مترجمان خوب ما بوده و هست نمی‌شناسیم و اگر آموزش ترجمه و نیز کار عملی ترجمه در چنین سطح نامطلوبی قرار دارد نباید تعجب بکنیم.

اصطلاح تغییر بیان (shift) را اولین بار کتفورد (۱۹۶۵) به کار برده است. از نظر کتفورد تغییر بیان وقتی صورت می‌گیرد که لغت یا ساختار متن مبدأ نظیری در زبان مقصد ندارد و مترجم ناگزیر از

انجام تغییر است. به عبارت دیگر، هر زبان قوانین دستوری خاصی دارد و از آنجا که ترجمه باید ضرورتاً از قوانین زبان مقصد متابعت کند، در مواردی که دو زبان بر یکدیگر انطباق نمی‌یابند، تغییر بیان اجتناب‌ناپذیر است. کتفورد پنج نوع تغییر بیان برمی‌شمارد. این پنج نوع عبارتند از: تغییر سطح دستوری کلمه به سطح لغوی یا برعکس (level shift)، تغییر مقوله (class shift)، تغییر ساختار (structure shift)، تغییر به واحدی بزرگتر (unit shift) و تغییر درون زبانی (intrasytem shift).

چنانکه ملاحظه می‌کنید تغییرات مورد نظر کتفورد تغییراتی اجباری هستند که به دلیل تفاوت‌های دو زبان بر مترجم تحمیل می‌شوند. حال اگر مترجمی به تغییرات اجباری بسنده کند، متنی به دست می‌آید که بر اساس قوانین دستوری زبان مقصد نادرست نیست اما از جهات مختلف سبکی، معنایی و ارتباطی از متن اصلی بسیار فاصله دارد. البته گاه برای مقاصد آموزشی یا در ترجمه متون حقوقی از این روش استفاده می‌شود اما کاربرد این روش بسیار محدود است. مترجمان معمولاً تحت تأثیر عوامل مختلف کم و بیش تغییراتی فراتر از تغییرات اجباری در ترجمه ایجاد می‌کنند که ما این تغییرات را تحت عنوان کلی تغییرات اختیاری بحث می‌کنیم. اولین زبان‌شناسانی که به‌طور نظام‌مند این‌گونه تغییرات را توصیف کرده‌اند دو محقق فرانسوی هستند به نام‌های وینه و داربلنه. از نظر این دو محقق که توصیف خود را بر مقایسه بین دو زبان انگلیسی و فرانسه مبتنی کرده‌اند، برخی تأثیرات سبکی یا نوانس‌های معنایی متن مبدأ را نمی‌توان بدون تغییر به زبان مقصد انتقال داد. از نظر وینه و داربلنه این قبیل تغییرات بر چهار نوعند: * تغییر صورت، تغییر بیان، معادل‌یابی و همانندسازی. این تغییرات در واقع ابزار سبکی هستند که به مدد آنها مترجم می‌تواند به متنی دست یابد که زبانی روان و طبیعی دارد و رنگ و بوی ترجمه ندارد.

بدیهی است تغییر بیان در ترجمه به موارد فوق محدود نمی‌شود بلکه تغییراتی در سطحی وسیع‌تر از کلمه و ساختار را نیز در بر می‌گیرد. پوپویچ (۱۹۷۰) مفهوم تغییر بیان را در سطحی وسیع‌تر تعریف می‌کند. پوپویچ که بیشتر به ترجمه ادبی نظر دارد می‌گوید در ترجمه آنقدر جرح و تعدیل یا دخل و تصرف صورت می‌گیرد که انسان‌گاه در اعتقاد خود به ممکن بودن ترجمه تردید می‌کند. با

*- این چهار نوع تغییر به‌طور خلاصه عبارتند از:

- ۱- تغییر صورت (transposition) یعنی جایگزینی کلمه‌ای متعلق به یک مقوله دستوری با کلمه‌ای متعلق به مقوله دستوری متفاوت. مثل: He was a late arrival.
 - ۲- تغییر بیان (modulation) یعنی تغییر صورت پیام به دلیل تغییر در نقطه دید. برخی انواع تغییر بیان عبارتند از بیان جزء به جای کل، تبدیل وجه مجهول به وجه معلوم و برعکس. بیان علت بجای معلول. بیان جزئی به جای جزئی دیگر. تبدیل عبارت دو بار منفی به عبارت مثبت و برعکس. استفاده از اسم منفی بجای اسم ذات و غیره.
 - ۳- معادل‌یابی (equivalence) یعنی ایجاد تأثیری مشابه متن اصلی با استفاده از کلمات و بیانی کاملاً متفاوت. مثل خداحافظ See you later.
 - ۴- همانندسازی (adaptation) یعنی جایگزینی کلمه و مفهومی از متن اصلی که در فرهنگ مقصد وجود ندارد یا معنای دیگری به ذهن متبادر می‌کند با کلمه و مفهومی مشابه آن در ترجمه که برای خواننده آشناست: مثل ماه زیبا بود. She was beautiful as a rose.
- (برای بحث مبسوط در مورد این چهار روش رجوع کنید به مترجم شماره‌های ۳ و ۴)

این حال، این گونه جرح و تعدیل‌ها از نظر پوپوویچ حاکی از این حقیقت است که ترجمه اساساً مستلزم تغییراتی فکری و زیباشناختی است که می‌توان آنها را به روش تجربی نشان داد. این تغییرات در نتیجه تمایل مترجم به تغییر متن اصلی و یا در نتیجه بی‌دقتی، بی‌اطلاعی و بی‌سوادی مترجم ایجاد نمی‌شود بلکه حاصل تلاش آگاهانه مترجم است برای بازآفرینی هر چه وفادارانه‌تر متن اصلی در کلیت آن و به عنوان کلیتی تشکل یافته. از نظر پوپوویچ، همه مواردی که در مقایسه با متن اصلی جدید و متفاوت بنظر می‌رسند و یا در ترجمه ظاهر نمی‌شوند حال آنکه در متن اصلی وجود دارند، موارد تغییر بیان هستند. به عبارت دیگر تغییر بیان در معنایی وسیع هر نوع تغییر در متن اصلی از جمله موارد حذف را در بر می‌گیرد.

از انواع دیگر تغییر بیان تصریح (explicitation) است و آن وقتی صورت می‌گیرد که اطلاعات متن مبدأ با صراحت و وضوح بیشتر به ترجمه انتقال می‌یابد. مترجم گاه توضیحی به متن می‌افزاید یا مقصود گوینده را که به اشاره بیان شده آشکار می‌کند یا از حرف ربط استفاده می‌کند تا ارتباطی منطقی روشن‌تری بین اجزای جمله یا جملات برقرار کند. این نوع تغییر بیان عموماً بنا بر رعایت حال خواننده ترجمه صورت می‌گیرد.

از جمله موارد تصریح وقتی است که مترجم می‌خواهد بین جملات متن ربط معنایی (coherence) و یا انسجام و پیوستگی (cohesion) ایجاد کند. به طوری که زلمایر (۱۹۸۷) می‌گوید مردم وابسته به هر فرهنگ و زبان، تصور و انتظارات خاصی از متن مطلوب دارند و مترجم متن را در حد انتظار یا درک خواننده ترجمه می‌کند و لذا مجبور به انجام تغییراتی می‌شود. همچنین، زبانها ساختاری متفاوت دارند. برای مثال تفاوت در ترتیب اجزای کلام در دو زبان مبدأ و مقصد باعث می‌شود تغییراتی در جای عناصر جمله ایجاد شود. به دلیل اینکه نحوه ایجاد ارتباط معنایی و پیوستگی و انسجام در هر زبان متفاوت است، یعنی در هر زبان عوامل انسجام به شیوه‌های مختلف به کار گرفته می‌شود، گاه اگر متن مبدأ لغت به لغت ترجمه شود، ترجمه آن برای خواننده از جهت ارتباط معنایی یا زبانی میان جملات، مفهوم یا روان نیست و لذا مترجم ناچار است آنچه را که نویسنده در متن نیاورده اما خواننده تلویحاً می‌فهمد در ترجمه آشکار کند و ارتباط هر جمله را با جملات قبل و جمله بعد به نحوی برقرار کند که خواننده بین جملات پیوستگی احساس کند.

در اینجا لازم است یادآوری کنم که تصریح، و نیز دیگر موارد تغییر بیان، ماهیتی تجویزی ندارد، بلکه این پدیده از مقایسه متون ترجمه شده با اصل آنها به دست آمده است. بدیهی است اگر کسی خود تجربه‌ای در ترجمه نداشته باشد و بخواهد در مورد ترجمه اظهار نظر یا نظریه پردازی کند، ممکن است موارد اجباری تغییر بیان را بپذیرد و سایر موارد را انحراف از متن اصلی تعبیر کند. مترجمانی که ترجمه‌هایشان را مطلوب و معیار می‌دانیم، غالباً از حد موارد اجباری فراتر می‌روند. این نکته از دیرباز بر صاحب نظران پوشیده نبوده است و به کرات شنیده‌ایم که ترجمه از متن اصلی بلندتر است یا روابط درون متنی در ترجمه از روابط درون متنی در متن اصلی روشن‌تر است و لذا ترجمه از روی متن ترجمه شده ساده‌تر از ترجمه از روی متن اصلی است. مترجم برای آنکه متنی را

ترجمه کند نخست باید آن را کاملاً درک کند یعنی به تفسیری از متن برسد و این تفسیر که در ترجمه هر چند با حداقل کلمات باز نویسی می شود از متن اصلی بلندتر یا دست کم صریح تر است. نوع دیگری از تغییر بیان وقتی صورت می گیرد که واژه‌های خاص به واژه‌های عام ترجمه می شود. این روش تغییر بیان متضاد روش دیگری است که در آن واژه‌های عام به واژه‌های خاص ترجمه می شود. در حالت اول از صراحت و دقت بیان کاسته می شود اما در حالت دوم بیان صراحت و دقت بیشتری می یابد. از آن گذشته، از آنجا که کلمات خاص بر خلاف کلمات عام، از حیث بار احساسی خنثی نیستند، تبدیل واژه عام به واژه خاص بر بار احساسی کلمات نیز می افزاید. استفاده از این دو روش ممکن است بطور پراکنده صورت بگیرد، یعنی در مواردی که مترجم برای واژه خاص متن مبدأ واژه‌های خاص در زبان مقصد نمی یابد یا بطور ذوقی واژه عام متن مبدأ را به واژه‌های خاص ترجمه می کند. اما گاه مترجم، چنانکه لوون زوارت (۱۹۹۰) می گوید، این دو روش را به طور مداوم و یکدست به کار می گیرد تا تأثیر خاصی ایجاد کند. این نکته در برخی ترجمه‌های ادبی مشهود است. مترجم شاید به پیروی از یک سنت رایج در داستان نویسی در ایران، به زبان ترجمه لحنی اصطلاحی یا عامیانه می دهد بی آنکه متن اصلی چنین لحنی داشته باشد. برای این کار کلمات عام متن اصلی را که فاقد بار عاطفی و شخصی هستند به کلماتی خاص دارای رنگ و بوی شخصی و احساسی تبدیل می کند. در ترجمه از انگلیسی به فارسی به نظر می رسد روش تبدیل واژه خاص به واژه عام متداول تر باشد زیرا کلمات انگلیسی که لایه‌های معنایی خاص دارند چون معادل دقیق در فارسی ندارند و مترجم هم نمی خواهد از دو یا سه کلمه برای بیان معنی دقیق کلمه استفاده کند طبعاً به کلماتی عام تر تبدیل می شوند.

در اینجا ذکر نکته‌ای بی‌مناسبت نیست و آن این که برخی محققان برخی انواع تغییر بیان را روش‌هایی عام (universal) در ترجمه می دانند، یعنی روش‌هایی که مترجمان صرف نظر از دو زبان مبدأ و مقصد به عنوان پیامدهای جانبی و اجتناب‌ناپذیر ترجمه یا "جهانی‌های ترجمه" به کار می برند. برای مثال بیکر (۱۹۹۳) این نوع روش‌های تغییر بیان را به دو دسته تقسیم می کند: ۱- صراحت ۲- ابهام زدایی از متن اصلی و ساده کردن آن ۳- به‌هنجار کردن ویژگی‌های زبانی متن اصلی در ترجمه بنابر هنجارهای زبان مقصد ۴- حذف موارد تکرار یا بیان آنها با استفاده از کلمات مترادف ۵- کاربرد برخی ویژگی‌های بارز زبان مقصد ۶- کاربرد برخی ویژگی‌ها که متأثر از زبان مبدأ است و ما آنها را در ترجمه پذیرفته‌ایم اما در متون تألیفی به کار نمی‌روند. این دسته آخر، که نیاز به بحث و تحقیقی مستقل و مفصل دارد، مجموعه ویژگی‌هایی را در بر می‌گیرد که به تعبیر محققان ترجمه زبان سوم را تشکیل می‌دهند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا مترجمان به موارد اختیاری تغییر بیان متوسل می‌شوند. این تغییرات حاکی از وجود معیارهایی (norms) است که مترجمان مبنای تصمیمات خویش قرار می‌دهند. پیروان مکتب توری مفهوم معیار را مفهوم مفیدی یافته و کوشیده‌اند با تحلیل متون ترجمه شده معیارهای دخیل در ترجمه را شناسایی و توصیف کنند. در گذشته معیارها دستورالعمل‌هایی

بودند که به صورت تجویزی صادر می‌شدند و از مترجم انتظار می‌رفت برای دست‌یابی به ترجمه‌ای قابل قبول آنها را به کار ببندد. مواردی از این نوع دستورالعمل‌ها به قرار زیرند: "مترجم باید مفهوم جمله را تمام و کمال به ترجمه انتقال دهد." "ترجمه شعر باید به شعر صورت بگیرد." "ترجمه باید چنان نوشته شود که گویی تألیف است." "ترجمه باید رنگ و بوی ترجمه داشته باشد." این قبیل معیارها، چنانکه کامیساروف (۱۹۹۳) می‌گوید، غالباً با یکدیگر ناسازگارند، مانع بروز خلاقیت مترجم می‌شوند، مبنای نظری استواری ندارند و به صورت قاعده یا دستورالعمل کلی صادر می‌شوند حال آنکه روش ترجمه از متنی به متنی دیگر تغییر می‌کند.

مفهوم معیار در مکتب توری ماهیت تجویزی ندارد بلکه از حیث ارزشی خنثی است. معیارها بیانگر قراردادهای، سنت‌ها، پیش‌پندارها و ذوق و سلیقه‌ای است که مترجمان وابسته به یک فرهنگ و زبان خاص و متأثر از آن، مبنای تصمیم‌های خود قرار می‌دهند. توصیف این معیارها توصیف استراتژی‌هایی است که یک مترجم، یا گروهی از مترجمان وابسته به دوره‌ای خاص، یا مترجمان وابسته به فرهنگی خاص به کار می‌برند. توری دو منبع عمده برای شناسایی معیارهای ترجمه پیشنهاد می‌کند. یکی متون ترجمه شده، دیگری اظهارات ادبا، مترجمان و ویراستاران و نیز نقدهای ترجمه. معیارهایی که از مطالعه منبع اول به دست می‌آید اعتبار بیشتری دارند چون مستقیماً از ترجمه‌های واقعی استخراج می‌شوند اما معیارهای دسته دوم هر چند در خور توجه‌اند، گاه آمیخته به تعصب‌اند و تصور درستی از واقعیت ترجمه به دست نمی‌دهند. معیارهای دسته اول را می‌توان از طریق بررسی متن ترجمه شده، مقایسه ترجمه جدید یک اثر با ترجمه‌های قبلی آن، مقایسه متون ترجمه شده با متون تألیفی و نیز مقایسه ترجمه با متن اصلی آن استخراج کرد. "توری معیارها را بر سه دسته تقسیم می‌کند که کلیه موارد تصمیم‌گیری در فرایند ترجمه را در بر می‌گیرند.

از نظر توری یکی از معیارهای دخیل در ترجمه معیار اولیه است که از جهت منطقی بر معیارهای دیگر تقدم دارد زیرا انتخاب این معیار بر معیارهای دیگر تأثیر می‌گذارد. معیار اولیه تعیین‌کننده گرایش مترجم به سوی متن اصلی یا خواننده ترجمه است. توری ترجمه را با توجه به دو قطب فرضی تعریف می‌کند. در یک قطب، قطب بسندگی (adequacy)، مترجم از معیارهای زبانی و ادبی متن مبدأ پیروی می‌کند و با پای‌بند بودن به متن اصلی و روابط درون‌متنی فقط تغییراتی را که اجباری است اعمال می‌کند. در نتیجه برخی ویژگی‌های زبانی و ساختاری و ادبی متن مبدأ به ترجمه راه می‌یابد. در قطب دیگر، قطب مقبولیت (accetability)، مترجم به معیارهای زبانی و ادبی رایج در زبان مقصد پای‌بندی نشان می‌دهد و تغییراتی در متن می‌دهد تا رنگ و بوی ترجمه را کم و بیش بزدايد. از آنجا که هر زبان از حیث واژگان، معیارهای کاربرد، ساختار و سایر جهات از زبان دیگر کاملاً متفاوت است، هر ترجمه جایی بین این دو قطب قرار می‌گیرد. هیچ ترجمه‌ای کاملاً "مقبول" نیست زیرا شیوه بیان در دو زبان مبدأ و مقصد متفاوت است و هیچ ترجمه‌ای کاملاً "بسنده" نیست زیرا تفاوت معیارهای فرهنگی و زبانی باعث می‌شود هر مترجم تغییراتی در متن ایجاد کند. با این حال در عمل بسیار پیش می‌آید که مترجم نوعی سازش بین این دو تمایل برقرار می‌کند به این

ترتیب که گاه به معیارهای زبان مقصد و گاه به معیارهای زبان مبدأ تمایل نشان می‌دهد. علاوه بر معیار اولیه، توری از دو دسته معیار دیگر نام می‌برد: معیارهای مقدماتی (preliminary norms) و معیارهای عملی (operational norms). معیارهای مقدماتی خط مشی موجود در جامعه برای انتخاب کتاب را تعیین می‌کند. انتخاب ممکن است تابع معیارهایی باشد و یا تصادفی صورت بگیرد. یکی دیگر از معیارهای مقدماتی تعیین کننده این است که آیا در جامعه ترجیح بر این است که ترجمه از زبان اصلی صورت بگیرد یا ترجمه از زبانهای میانجی نیز قابل قبول است. معیارهای عملی نیز بر دو دسته‌اند. دسته اول معیارهایی هستند که بر تصمیمات مترجم در سطحی بالاتر از جمله تأثیر می‌گذارند. این معیارها تعیین کننده این نکته‌اند که حذف جملاتی از متن اصلی، جابجایی اطلاعات و تقطیع متفاوت متن تا چه حد مجاز است و نیز آیا مترجم باید این تغییرات را به اطلاع خواننده برساند یا نه. دسته دوم معیارهایی هستند اعم از زبانی و ادبی که در انتخاب معادل و به‌طور کلی در کاربرد زبان تأثیر می‌گذارند. در اینجا فرض بر این است که در فرهنگ مقصد متن ترجمه شده را لزوماً با همان معیارهای متون تألیفی نمی‌سنجند. اگر چنین باشد، بدیهی است مترجم زبان را بر اساس معیارهای متون تألیفی به کار نمی‌گیرد. و اگر چنین نباشد، مترجم می‌کوشد ترجمه را بر اساس معیارهای متون تألیفی بنویسد. بدین ترتیب تغییر بیان گاه به دلیل تفاوت‌های دستوری دو زبان صورت می‌گیرد و امری اجتناب‌ناپذیر است، اما گاه به دلیل معیارهایی است که بر ترجمه حاکم است و در کلیه مراحل ترجمه بر تصمیم‌های مترجم اثر می‌گذارد.

آنچه را که تاکنون گفتیم و نیز نتایج به دست آمده را به صورت زیر می‌توان خلاصه کرد:

- تا زمانی که ماهیت ترجمه شناخته نشود و تعریفی عینی از واقعیت ترجمه و توصیفی عینی از عوامل دخیل در ترجمه ارائه نشود، کار در سه حوزه آموزش ترجمه، ترجمه و نقد ترجمه مبنایی قابل دفاع نخواهد داشت.
- متن اصلی و ترجمه در دو نظام زبانی و ادبی متفاوت و براساس قوانین و معیارهای زبانی و ادبی متفاوت نوشته می‌شوند. رویارویی این دو نظام لاجرم به تغییر بیان منجر می‌شود.
- در همه تعریفهایی که از ترجمه شده، تغییر بیان را امری مسلم دانسته‌اند. اختلاف بر سر حد و حدود تغییر بیان است. اگر تعریف ترجمه را از ترجمه‌های واقعی و قابل قبول اخذ کنیم، به تعریفی عینی از واقعیت ترجمه و به توصیفی عینی از عوامل دخیل در ترجمه و حد و مرز تغییر بیان می‌رسیم.
- موارد تغییر بیان را به دو دسته اجباری و اختیاری می‌توان تقسیم کرد. موارد اجباری مواردی است که عدم رعایت آنها به نقض قوانین دستوری زبان مبدأ می‌انجامد. موارد اختیاری مواردی است که عدم رعایت آنها به متن رنگ و بوی ترجمه می‌دهد. چنین متنی علاوه بر این که زبانی روان و طبیعی ندارد، در غالب موارد از جهات سبکی، معنایی و مقصود شناختی نیز با متن اصلی مغایرت دارد.
- برخی موارد اختیاری که از مقایسه ترجمه‌های ادبی با اصل آنها بدست آمده عبارتند از: تغییر صورت، تغییر بیان، معادل‌یابی، همانند سازی، تصریح، تبدیل واژه خاص به عام و تبدیل واژه عام به خاص. برخی محققان بر آنند که لاقلاً برخی موارد اختیاری تغییر بیان مواردی عام (universal)

هستند، یعنی صرف نظر از دو زبان مبدأ و مقصد نوعاً در ترجمه‌ها اتفاق می‌افتند.

● تغییر بیان، اعم از اختیاری یا اجباری، ناشی و حاکی از وجود معیارهایی است که بر کاربرد زبان حاکم است و مترجمان آگاهانه یا ناآگاهانه بکار می‌گیرند.

● معیارهای حاکم بر ترجمه معمولاً از تحلیل بهترین نمونه‌های ترجمه در هر جامعه به دست می‌آید. در این نمونه‌ها زبان به صورتی به کار رفته که از جهت دستوری، ادبی و زیباشناختی درست، پذیرفتنی و قابل تقلید است.

● کار محققان ترجمه آن است که معیارهای زبانی و ادبی حاکم بر ترجمه‌های مطلوب را توصیف و تحلیل و نه تجویز کنند. این معیارها مترجم را با ماهیت زبان مقصد، با زیباشناسی این زبان و نیز با ماهیت ترجمه و عوامل دخیل در آن بیشتر آشنا می‌کند و لذا دید بهتری به او می‌دهد تا بتواند در خلال ترجمه تصمیم‌هایش را بر اصولی یکسان و قابل دفاع استوار کند.

● معیارها را نمی‌توان به صورت قواعدی جزمی در آورد، بلکه معیارها نسبی‌اند و تابع عوامل مختلف از جمله نوع متن، نوع ترجمه و مخاطب و غیره می‌باشند.

● معیارها در آموزش ترجمه و نقد ترجمه نیز کاربرد دارند. همانطور که مترجم نباید هر نوع متن را با روشی واحد و بر مبنای معیارهایی خاص ترجمه کند، منتقد ترجمه نیز نباید معیارهای رعایت شده در ترجمه را ندیده بگیرد. و نیز در آموزش ترجمه نباید یک روش واحد برای ترجمه انواع متون را بر سایر روش‌ها ترجیح داد. باید انواع متون و معیارهای حاکم بر هر نوع متن را تجزیه و تحلیل کرد. سخن آخر آن که فعالیت‌هایی که به نام ترجمه انجام می‌شود هر چند تحت عنوان ترجمه قرار می‌گیرد فعالیت‌هایی متفاوت با اهداف متفاوت است.

References

1. Catford, J.C. 1965. *A Linguistic Theory of Translation: An Essay in Applied Linguistics*. London: Oxford University Press.
2. Komissarov, V. 1993. "Norms in Translation" in Palma Zlateva and Andre Lefevere (eds.) *Translation as Social Action*. Routledge.
3. Leuven-Zwart, Kitty M. van. 1990. "Translation and Original: Similarities and Dissimilarities, II." *Target* 2:10. 69-95.
4. Popovic, Anton. 1970. "The concept 'shift of expression' in translational analysis". In James S Holmes, Frans de Hann and Anton Popovic (eds.) *The Nature of Translation*. The Hague-Paris: Mouton. 78-87.
5. Steiner, George. 1975. *After Babel: Aspects of Language and Translation*. Oxford: University Press.
6. Toury, Gideon. 1980. *In Search of a Theory of Translation*. Tel Aviv: The Porter Institute for Poetics and Semiotics.
7. Zellemayer, Michal. 1987. "On comments made by shifts in translation." in Gideon Toury (ed.) *Translation Across Cultures*. Bahri Publications, India.